

علل و ابعاد تصاعد بحران در غرب آسیا پس از تحولات بهار عربی (با تأکید بر نظریه برخورد تمدنی ساموئل هانتینگتون)

عبدالکریم شاه ولی بر^۱

چکیده

روند بحران‌زایی در دهه‌های گذشته در غرب آسیا به شکل‌های مختلفی ظهور و بسط یافته و با فراز و نشیب‌های فراوانی همراه بوده است که از جمله آنها می‌توان به قدرت‌گیری حکومت‌های حاصل از کودتاهای نظامی در برخی از کشورها و همچنین نظام‌های پادشاهی سلطنتی در برخی دیگر، جنگ میان اعراب و اسرائیل، جنگ ایران و عراق به عنوان طولانی‌ترین جنگ متعارف کلاسیک در قرن بیستم، ادامه روند رقابتی دو ابرقدرت و ظهور ورشو و ناتو به عنوان بازوهای نظامی، حمله شوروی به افغانستان و در پایان فروپاشی شوروی به عنوان یکی از قطب‌های دوگانه و پایان یافتن دوران جنگ سرد را می‌توان از عمده‌ترین عواملی دانست که بر تحولات منطقه غرب آسیا تا دهه ۹۰ میلادی اثرگذار بودند. تنها اندک زمانی پس از فروپاشی شوروی، ساموئل هانتینگتون با ارائه نظریه «برخورد تمدنی» خود اعلام کرد که برخورد آینده نه به شکل جنگ میان دولت‌ها، بلکه به شکل برخورد میان تمدن‌ها رخ خواهد داد. به دنبال آن تحولاتی از قبیل ظهور جریان‌های تندرو و تروریستی، حمله آمریکا به افغانستان و عراق و در نهایت وقوع تحولات موسوم به بهار عربی را می‌توان به عنوان مصادیق اثرگذار بر منطقه غرب آسیا نام برد. سوالی که در این پژوهش در پی پاسخ دادن به آن برآمده‌ایم، این است که: علل تصاعد بحران در غرب آسیا به ویژه پس از تحولات موسوم به «بهار عربی» در سال ۲۰۱۱ چه عواملی بوده‌اند؟ در پاسخ باید گفت که علل اصلی این افزایش بحران، ناشی از پیرنگ شدن هویت‌های فرهنگی و برخورد درون تمدنی بوده که برآیند آن به شکل جبهه‌بندی‌های مختلف از قبیل سنی-شیعی، عرب-غیرعرب و نظایر آن ظهور یافته و منجر به گسست میان دولت‌های منطقه و همچنین دخالت قدرت‌های فرامنطقه‌ای و در نهایت موجب بحرانی شدن شرایط کشورهای نظیر عراق، سوریه و یمن و کل منطقه گردیده است.

واژگان کلیدی: تصاعد بحران، غرب آسیا، بهار عربی، برخورد تمدن‌ها، قدرت‌های منطقه‌ای و بین‌المللی.

^۱ دانشجوی دکتری روابط بین‌الملل دانشگاه آزاد اسلامی واحد تبریز

مقدمه

اسلامی در آینده اشاره نموده و از آن به عنوان یک تهدید نام می‌برد (مهاجرانی، ۱۳۷۷: ۳).

نظریه برخورد تمدنی

هانتینگتون نظریه برخورد تمدنی خود را با مقدمه نقد دو پارادایم معروف لیبرالیسم و رئالیسم که به شکل مستقیم در سیاست خارجی ایالات متحده نقش داشتند، بیان می‌کند:

۱- در حوزه لیبرالیسم هانتینگتون با نقد نظریه فوکویاما که برگرفته از اندیشه‌های هگل بوده و فضای پسا شوروی را مبتنی بر غلبه عقلانیت برای پیگیری علائق مادی و پررنگ شدن مسائلی نظیر حقوق بشر، آزادی دین، آزادی بیان، آزادی رسانه، لیبرال دموکراسی و اقتصاد بازار آزاد می‌دانست، این نظریه را غیرواقعی و رویاگونه دانسته و با پررنگ کردن نقش هویت‌های فرهنگی در صحنه سیاست، اعتقاد داشت که سیاست‌های هویتی همواره ریشه در عقلانیت نداشته و حاصل انتخابی عقلانی نیستند.

۲- در حوزه رئالیسم وی با نقد مفاهیم **دولت محوری**، **قدرت** و **منافع**، اعتقاد دارد که در دنیای جدید مفاهیم فراملی و فراملی نظیر قومیت و وفاداری به جای دولت محوری اهمیت یافته و نقش هویت‌های فرهنگی مقدم بر سیاست منافع و قدرت می‌باشد. به همین دلیل وی با عبور از سطوح خرد همچون ایدئولوژی، قومیت و دولت‌های ملی به معرفی سطح بالای هویت یعنی سطح تمدن می‌پردازد (نادری، ۱۳۹۳: ۱۲۸-۱۲۷). هویت فرهنگی شامل دو بخش مجزای هویت و فرهنگ می‌باشد. هویت از منظر لغوی به معنای تشخیص (دهخدا، ۱۳۷۷: ۲۰۸۶۶)، و آنچه که سبب

اواخر دهه ۸۰ و اوایل دهه ۹۰ میلادی که با فروپاشی یکی از دو قطب جهانی همراه بود، برای برخی از رهبران و اندیشمندان آمریکایی به عنوان پیروزی مهم و تاریخی لیبرال دموکراسی بر کمونیسم محسوب می‌گردید. جورج بوش پدر در سپتامبر ۱۹۹۰ طی یک سخنرانی به این مسأله اشاره نمود: «اتحاد جدیدی از ملل در حال شکل‌گیری است و ما امروز در لحظه‌ای ناب قرار گرفته‌ایم.

از درون این عصر وحشت زده، نظم نوین جهانی شکل خواهد گرفت که بر اساس آن تمامی ملل جهان از شرق، غرب، جنوب و شمال در اتحاد و رفاه زندگی خواهند کرد» (برژینسکی، ۱۳۸۷: ۵۷). برخی از اندیشمندان غربی نیز هماهنگ با رهبران سیاسی به دنبال تبیین این شرایط و فرایند جدید برآمدند. فرانسیس فوکویاما در همین چارچوب با ارائه **نظریه پایان تاریخ**، لیبرال دموکراسی را هدف نهایی تمامی جوامع معرفی نمود. برخی دیگر از رهبران فکری نیز به دنبال ترسیم آینده جهان بر اساس ایده‌آل‌های غربی بوده و با ارائه نظریاتی در پی تبیین نظم

پسا کمونیستی در جهان کوشیدند. ایده «برخورد تمدنی» در سال ۱۹۹۳ میلادی توسط «ساموئل هانتینگتون» با هدف توضیح فضای آینده بر اساس تجربه گذشته مطرح گردید. ریشه و سابقه نظریه برخورد تمدنی را باید در آثار «توین بی» جستجو کرد که در سال ۱۹۴۷ در کتاب خود «تمدن در بوته آزمایش» در مقاله‌ای با عنوان «برخورد میان تمدن‌ها» ذکر کرده بود. وی در مقاله دیگری از همین کتاب با عنوان «اسلام آینده و غرب» به بیداری



هانتینگتون یکی از مهم‌ترین عوامل برخورد میان تمدن اسلامی و تمدن غربی ناشی از عدم ناسازگاری اندیشه اسلامی با برخی از معارف دنیای غرب از جمله دموکراسی و آزادی می‌باشد (هانتون، ۱۳۸۱: ۱۵۱). وی بیان می‌دارد که: «اسلام مخالف هرگونه جدایی میان دین و سیاست بوده و بدین ترتیب مشارکت سیاسی یک وظیفه دینی محسوب می‌شود، بنیادگرایان مسلمان در پی تأسیس جامعه‌ای هستند که در آن رهبران سیاسی بوده و مسلمانان تابع و عامل، شریعت به عنوان قانون بنیادین و اصلی معرفی می‌گردد، علمای دینی در تنظیم سیاست‌های حکومتی و یا حداقل در تجدید و اصلاح آنها نظر نهایی را بیان می‌کنند تا جایی که نظام سیاسی تبیین و استوار گردد» (هانتینگتون، ۱۳۹۰: ۳۳۶). همچنین وی با نام بردن چین به عنوان یکی از صاحبان اصلی تمدن معتقد است که غرب باید از اتحاد تمدن اسلامی-کنفوسیوسی که نتیجه‌اش گسترش نظامیگری و تبدیل شدن به قدرت اقتصادی است جلوگیری کرده و مانع شکل‌گیری چنین ائتلاف خطرناکی شود. به همین دلیل وی پیشنهاد می‌کند که کشورهای غربی باید همکاری و تلاش فراوانی برای تقویت یگانگی بیشتر در محدوده تمدنی خود به ویژه با بخش اروپایی و آمریکای شمالی انجام دهند و به این طریق از گسترش توان نظامی کشورهای اسلامی و کنفوسیوسی جلوگیری نموده و برتری نظامی خود را در شرق و جنوب غرب آسیا حفظ کنند. همچنین دولت‌های غربی باید به تقویت نهادهای بین‌المللی که مشروعیت بخش منافع و ارزش‌های غربی هستند بپردازد و با حمایت از دولت‌های غیرغربی برای عضویت در این نهادها تلاش نماید (Huntington, Ibid :

شناسایی شخص می‌شود (معین، ۱۳۸۷: ۵۲۲۸)، می‌باشد و از نظر اصطلاحی می‌توان به تعریف «امانوئل کاستلز» پرداخت که معتقد است هویت‌ها همانند نقش‌ها خاصیت معنا بخشی دارند (کاستلز، ۱۳۸۰: ۲۲). فرهنگ نیز عبارت است از برداشت‌های ذهنی، اندیشه‌ها و ارزش‌های حاکم در میان گروه‌های مسلط در هر جامعه که از دو بخش مادی و معنوی تشکیل شده است و این دو بخش در مجموع به معنای هویت‌های فرهنگی معرفی می‌شوند (روح الامین، ۱۳۶۸: ۲۴). هانتینگتون در کتاب «برخورد تمدن‌ها» هویت فرهنگی را محصول مذهب دانسته و هر دوی آنها را زیربنای شکل‌گیری تمدن می‌داند. وی معتقد است که تعارض در جهان کنونی نه در حوزه ایدئولوژیک و نه در حوزه اقتصادی، بلکه در حوزه فرهنگی و تمدنی رخ می‌دهد و این فرایند در نهایت منجر به برخورد تمدن‌ها با یکدیگر خواهد گردید (Huntington, 1996: 39). وی با بر- شمردن تمدن‌های مسلط در عرصه بین‌الملل، عمده ترین آنها را به ۸ دسته کلی تقسیم می‌کند: تمدن غربی، تمدن اسلامی، آمریکای لاتین، تمدن روسی (ارتدوکس)، آفریقا، ژاپن، هند و چین. وی معتقد است که هر کدام از این تمدن‌ها قادر به تحمیل فرهنگ خود بر دیگران هستند، بنابراین نتیجه چنین فرایندی برخورد و تقابل تمدنی خواهد بود. وی تمدن اسلامی را مهم‌ترین تمدن در نزاع احتمالی با غرب دانسته و اعتقاد دارد اسلام به این دلیل که خود را صاحب ارزش‌های جهان شمول می‌داند و مسلمانان بر برتری فرهنگی خود تأکید دارند، به همین دلیل بیشترین احتمال برخورد میان تمدن اسلامی و غربی وجود دارد (Huntington, Ibid: 257 – 259). از دیدگاه

خاورمیانه پس از جنگ سرد

منطقه غرب آسیا که برای نخستین بار توسط دانشمندان غربی به منطقه خاورمیانه معروف گردید، منطقه‌ای ویژه در حوزه تمدنی محسوب می‌شود. این منطقه خاستگاه ادیان بزرگ ابراهیمی (اسلام، یهودیت، مسیحیت) بوده است. همچنین از زمان‌های بسیار دور و به درازای حیات و زیست بشریت، تمدن‌های بزرگی در این منطقه ظهور و زوال یافته‌اند. پس از قدرت‌گیری کشورهای اروپایی در قرن ۱۶ و ۱۷ میلادی و هجوم آنها به مناطق دیگر جهان با اهداف مختلف استعماری به ویژه در حوزه‌های اقتصادی، فرهنگی، علمی و نظایر آن، این منطقه نیز مورد توجه آنها قرار گرفته و بخش بزرگی از آن تا اوایل قرن ۲۰ تحت سیطره مستقیم و قیمومیت دول غربی قرار داشته است. فرانسوا بورگا اندیشمند فرانسوی با دسته‌بندی واکنش‌ها (در برابر غرب) در خاورمیانه، این واکنش‌ها را به سه دسته و در سه مقطع زمانی معرفی می‌کند: واکنش استقلال طلبی (تلاش برای رهایی از استعمار)، واکنش ملی‌گرایی (دوره پس از استقلال‌طلبی و ظهور ملی‌گرایی) و واکنش فرهنگی. (سردار نیا، ۱۳۹۰: ۱۷۹-۱۷۸).

پس از پایان جنگ جهانی دوم، شکل جدیدی از نظم منطقه‌ای و بین‌المللی در جهان اتفاق افتاد. قدرت دول اروپایی افول کرده و نظم جدید جهانی در قالب دو قطبی (آمریکا-شوروی) شکل گرفت. دولت‌های اروپایی که تجربه چندین قرن درگیری و جنگ با یکدیگر را در کارنامه خود داشتند در این زمان به سمت همگرایی پیش رفته که نتیجه آن ظهور و قدرت‌گیری اتحادیه اروپا بود. در شرق آسیا، ژاپن و چین نیز به شکل مشابهی به جنگ‌های میان

خود خاتمه داده و تلاش خود را بر حوزه‌های اقتصادی متمرکز نمودند. اما در غرب آسیا (خاورمیانه) این نظم جدید به شکل دیگری ظهور یافته و ادامه پیدا کرد. عواملی از قبیل تعارضات مرزی، قومی، ایدئولوژیکی و زبانی در پررنگ شدن بحران در منطقه غرب آسیا به ویژه از زمان فروپاشی دولت عثمانی و شکل‌گیری مرزبندی‌های جدید تحت عنوان «سایکس-پیکو» در تداوم این بحران موثر بودند. همچنین وجود منابع عظیم انرژی و انبوه چاه‌های نفت در این منطقه، منجر به دخالت مستقیم دول بزرگ در جهت دستیابی به منافع خود گردید. شکل‌گیری رژیم اسرائیل در قلب منطقه توسط بریتانیا و با حمایت مستقیم برخی از اعضای دارای نفوذ در سازمان ملل متحد منجر به مهاجرت و آواره شدن میلیون‌ها تن از ساکنان اصلی سرزمین‌های فلسطینی به کشورهای اردن، سوریه، لبنان و دیگر مناطق دور و نزدیک گردیده و منجر به شکل‌گیری جنگ‌هایی میان برخی از دولت‌های عرب و اسرائیل گردید، که در نهایت با شکست اعراب خاتمه یافته و منجر به تغییر سیاست و ایجاد رابطه از سوی برخی از دولت‌های عرب با این رژیم گردید.

تحولات بهار عربی

تحولات موسوم به بهار عربی که در آخرین روزهای سال ۲۰۱۰ میلادی در تونس آغاز شد و در اندک زمانی به شکل پی در پی به برخی دیگر از کشورهای عربی منطقه شمال آفریقا و غرب آسیا سرایت نموده را باید نقطه عطفی در سیاست‌گذاری‌ها و تغییر و تحولات پس از آن در سطح منطقه و جهان دانست:



۱- بیشتر کشورهای عربی متأثر از این تحولات، شرایط جدیدی را تجربه نموده و حرکت در مسیر جدیدی را آغاز نمودند. به دنبال سقوط حکومت زین العابدین بن علی در تونس و همچنین حسنی مبارک در مصر اسلام‌گرایان این دو کشور که تا آن زمان تجربه رسیدن به سطوح بالای قدرت را نداشتند، موفق به این کار شدند. هرچند، تنها پس از یک سال در مصر و با کودتای ارتش و در تونس نیز طی یک انتخابات از قدرت کنار گذاشته شده و یا قدرت را به رقیب سکولار خود واگذار کردند. سرعت‌گیری این تحولات موجب وحشت بسیاری از حکومت‌های استبدادی و سلطنتی عرب در منطقه گردیده و برخی از دولت‌مردان آن کشورها را مجبور به واکنش نمود و چند قطبی منطقه‌ای را موجب شد. عربستان سعودی به همراه برخی از کشورهای ثروتمند نفتی دیگر حوزه خلیج فارس به باج‌دهی مستقیم به شهروندان خود مبادرت نمودند. حقوق کارمندان دولت و همچنین یارانه پرداختی به شهروندان را افزایش دادند. علاوه بر آن دو سیاست تلاش برای جلوگیری از گسترش تحولات بهار عربی به کشورهای خود و همچنین سیاست تحت فشار قرار دادن جریان‌های مخالف از جمله اسلام‌گرایان میانه‌رو را به دلیل داشتن شانس نخست قدرت‌گیری در صورت برگزاری رفراندوم در دستور کار قرار دادند. در همین راستا کویت و امارات متحده عربی برخی از رهبران و فعالان اسلام‌گرا را اخراج نمودند و رهبران عربستان سعودی به همراه برخی دیگر از دولت‌های منطقه در همان لحظات نخستین کودتای نظامی ارتش در مصر حمایت خود را اعلام و کمک‌های فراوان مالی نیز برای تثبیت حکومت نظامیان نمودند. در تونس و برخی دیگر از

کشورها جریان‌های سلفی وابسته به خود را بر علیه جریان اسلام‌گرایی میانه‌رو فعال نموده و از فعالیت‌های خشن این گروه‌ها در مصر، تونس، لیبی و یمن حمایت کردند. همچنین عربستان با ارسال نیروهای نظامی و تانک به بحرین به کمک دولت آن کشور در برابر مخالفان که خواهان برگزاری انتخابات بودند، شتافت. اما در سوی دیگر ترکیه و قطر سیاست حمایت از جریان‌های اسلام‌گرا به ویژه جریان اخوان المسلمین و شاخه‌های آن را از طریق کمک‌های مالی و رسانه‌ای در دستور کار خود قرار دادند. شبکه «الجزیره قطر» از همان روزهای نخستین شکل-گیری تحولات در تونس به شکل گسترده‌ای به پوشش اخبار آن جا پرداخته و تأثیر بسزایی در ارتقای مدیریت ناآرامی‌ها توسط نیروهای مخالف و به ویژه اسلام‌گرایان و مبادرت به گسترش دامنه این تحولات به دیگر کشورهای عرب منطقه داشت. همچنین دولت ترکیه به عنوان یک بازیگر مهم منطقه‌ای که هانتینگتون در کتاب «برخورد تمدن‌ها و بازسازی نظم جهانی» از آن به عنوان یکی از شش کشور بزرگ اسلامی که بالقوه و بالفعل توانایی رهبری جهان اسلام را دارد نام برده بود (امیدی و رضایی، ۱۳۹۰: ۱۲). ترکیه با حمایت مستقیم از حکومت اسلام‌گرایان در تونس و مصر نقش الگوگذاری را نیز برای آنها بازی نمود. «اخوان المسلمین» در مصر به تبعیت از ترکیه حزب سیاسی تأسیس نموده و به صراحت اعلام کرد که اصلاحات در آن کشور را با همان روش ترکیه ادامه خواهد داد. «خالد الزعفرانی» یکی از اعضای بارز اخوان در جریان مصاحبه‌ای با «آسوشیيتد پرس» در همان زمان تأکید کرد: «حزب عدالت و توسعه‌ای که ما ایجاد کردیم به

نتیجه مردم آن کشور برای رهایی از این مشکلات دست به اعتراض زده بودند و خواهان دموکراسی، آزادی و حقوق سیاسی بودند و با سیاست مشت آهنین از سوی حکومت مواجه گردیده‌اند، اما برخی دیگر اعتقاد داشتند که بحران سوریه بیش از آن که ریشه داخلی داشته باشد از خارج شارژ می‌شود و در نتیجه آن کشور تبدیل به قربانی و محلی برای صحنه رقابت بازیگران منطقه‌ای و بین‌المللی گردیده است (نیاکویی و بهمنش، ۱۳۹۱: ۹۹). گسترش بحران داخلی در سوریه پیامدهای مهمی برای بازیگران منطقه‌ای در پی داشت که از آن جمله می‌توان به سیاست‌های عربستان سعودی اشاره کرد که تا پیش از شعله گرفتن بحران در سوریه، ریاض مخالف گسترش انقلاب‌های عربی به دلایل مختلف از جمله تهدیدزا بودن آن برای موجودیت خود بود و تمام تلاش خود را برای شکست آن به کار گرفته بود و سیاست حفظ وضع موجود را دنبال می‌کرد، با چرخشی آشکار به حمایت از مخالفین حکومت اسد مبادرت نمود. همچنین بحران سوریه برخلاف مصر و تونس موجب همسویی ریاض، آنکارا و دوحه گردید و در برابر جبهه دمشق، تهران قرار گرفت.

۲- گسترش بحران داخلی در عراق و سوریه موجب گسترش بحران تروریسم در سطح منطقه و بین‌الملل گردیده است. قدرت‌گیری جریان موسوم به «داعش» در عراق و سوریه و اشغال بخش عمده‌ای از خاک این دو کشور و اعلام حکومت خود خوانده از سوی این جریان موجب دخالت قدرت‌های منطقه‌ای و بین‌المللی برای مبارزه با این گروه خشونت‌طلب گردید. همچنین بحران مهاجرت از کشورهای درگیر جنگ در غرب آسیا به اروپا و

شکل دقیق در پی اجرای همان برنامه‌های حزب عدالت و توسعه ترکیه می‌باشد. ما نه تنها نام خود را از روی حزب عدالت و توسعه ترکیه الگو برداری کرده‌ایم، بلکه تلاش می‌کنیم تا از نظر و تجربه آنها برای پیشبرد اهداف خود نیز بهره ببریم» (اکیول، ۱۳۹۰). از سوی دیگر و به دنبال گسترش ناآرامی‌ها در دیگر کشورهای عربی همچون یمن و سوریه شکل جدیدی از ائتلاف‌های منطقه‌ای شکل گرفت. در یمن ابتدا مردم بر علیه «علی عبدالله صالح» شوریده و خواهان برکناری وی و برگزاری انتخابات آزاد در آن کشور گردیدند. عربستان سعودی در ابتدا با حمایت از حکومت صالح به دنبال حفظ وضع موجود برآمد، اما به دنبال ادامه ناآرامی‌ها با دخالت ریاض «عبدربه منصور هادی» معاون وی به عنوان جانشین موقت وی انتخاب گردید. به دنبال آن صالح از طریق ائتلاف با حوثی‌های آن کشور که شیعه بودند و حکومت عبدالله صالح تا پیش از آن نیز با آنها می‌جنگید، نقش نیروی اپوزیسیون را به عهده گرفته و پس از کش و قوس‌های فراوان و رسیدن نیروهای حوثی و صالح به پایتخت منصور هادی از سمت خود استعفا کرده و به ریاض گریخت. به دنبال آن ریاض با لشکرکشی به یمن در پی بازگرداندن هادی به قدرت می‌باشد. در سوریه نیز نیروهای دولتی در ابتدای ناآرامی‌ها که به شکل مسالمت-آمیز برگزار می‌شد برخوردی تند داشته و در نتیجه تحولات در آن کشور به خشونت کشیده شد. در تحلیل ناآرامی‌های سوریه دو نگاه و دو سطح تحلیل از سوی کارشناسان ارائه گردید: برخی آن را ادامه روند جنبش‌های مردمی در خاورمیانه و شمال آفریقا که گرفتار مشکلات سیاسی، اجتماعی و اقتصادی بودند، می‌دانستند که در



در مصر گردید و بعدها برخی از همین افراد زیربنای تشکیلات «القاعده» را در افغانستان شکل دادند. عوامل مختلفی در طول قرن بیستم منجر به فعال شدن جریان-های تندرو با توجیه اعمال خشونت‌آمیز خود تحت عنوان «نیروهای جهادی» و نظایر آن گردید. نخستین و مهم‌ترین خاستگاه عملیاتی این نیروها که بعدها معروف به «عرب افغان» گردیدند، با حمایت برخی از دولت‌های ثروتمند نفتی عرب خاورمیانه و با پشتیبانی مستقیم نظامی غرب در دهه ۸۰ میلادی و در پی حمله شوروی به خاک افغانستان شکل گرفت. غرب با حمایت خود از یکسو در پی فروش اسلحه‌های خود به دولت‌های ثروتمند نفتی و همچنین آزمایش اسلحه‌های جدید خود در میدانی بزرگ به وسعت خاک افغانستان بود و از سوی دیگر با اتخاذ این سیاست، تضعیف و زمین گیر نمودن رقیب خود (شوروی) را دنبال می‌کرد که در پایان به هر دو هدف خود نیز نائل گردید.

با شروع دهه ۹۰ میلادی و پایان یافتن اشغال خاک افغانستان از جانب نیروهای نظامی شوروی، نیروهای جهادی دچار خلاء گشته و انسجام خود را از دست دادند. در چنین شرایطی آنها از نظر جذب نیروهای جدید انسانی با مشکل مواجه گردیده و به نقاط مختلفی کوچ کردند که در نتیجه از نیرویی بالفعل تبدیل به نیرویی بالقوه و ضعیف گردیدند. اما پس از آن ایالات متحده آمریکا طی دو مرحله در جان گرفتن و انسجام گیری مجدد این نیروها نقش موثری ایفا نمود:

۱- با اشغال کویت توسط صدام و لشکرکشی نیروهای غربی به رهبری آمریکا برای حمایت از دولت آن کشور و همچنین به دنبال آن تقویت و گسترش پایگاه‌های نظامی

دیگر کشورهای غربی موجب پررنگ شدن بحث مهاجرت گردیده و بستر ورود قدرت‌های بزرگ منطقه‌ای و بین‌المللی به منطقه بحران زده غرب آسیا را فراهم نموده است. دولت «باراک اوباما» که با شعار خروج نیروهای آمریکا از عراق و افغانستان به قدرت رسید، به دنبال گسترش فعالیت‌های تروریستی از سطح منطقه‌ای به سطح بین‌المللی و ترس از تکرار حوادثی مشابه ۱۱ سپتامبر در پی تجدیدنظر در این سیاست برآمده است. همچنین روسیه که به دنبال گسترش این تحولات در لیبی و سقوط حکومت «معمر قذافی» نفوذ خود در آن کشور و منطقه شمال آفریقا را از دست داده بود، با دخالت مستقیم در بحران سوریه در پی حفظ و گسترش پایگاه‌های دائمی نظامی خود در این کشور می‌باشد.

ریشه جریان‌های تروریستی در غرب آسیا

ریشه‌های تروریسم مذهبی در قالب دین در خاورمیانه و به ویژه جهان عرب از منظر فکری به سده‌ها پیش و به شکل عملیاتی به دهه‌ها قبل باز می‌گردد. ریشه‌های فکری تروریسم ناشی از برداشت‌های شخصی و تندی بود که به گفته بسیاری از کارشناسان سابقه‌ای طولانی دارد. برخی دیگر نیز ریشه‌های فکری این جریان را نتیجه تحول فکری برخی از اسلام‌گرایان در زندان‌های مصر به ویژه در دهه‌های ۵۰ و ۶۰ میلادی و حاصل اندیشه‌های واپسین «سید قطب» می‌دانند و معتقدند که این چرخش فکری به عنوان یک نقطه عطف منجر به تغییر جریان فکری به جریان عملگرا گردید که نتیجه آن انشعاب و ظهور جریان‌هایی نظیر «التکفیر و الهجره» و «جهاد اسلامی»

کمک نمود. یکی از این جریان‌های تندرو در سال ۲۰۰۴ به عنوان شاخه القاعده توسط «ابومصعب الزرقاوی» در عراق تأسیس گردید. وی در ابتدا تشکیلات خود را شاخه‌ای از القاعده معرفی نموده و دستورات خود را از رهبران القاعده دریافت می‌نمود، اما پس از کشته شدن زرقاوی توسط آمریکا، رهبران بعدی این گروه در سال‌های بعدی با القاعده دچار اختلاف گردیده و انشعاب خود را از القاعده اعلام نمودند. پس از وقوع بهار عربی در سال ۲۰۱۱ و تأثیر-پذیری برخی از کشورهای جهان عرب به ویژه لیبی و سوریه از این تحولات، بخشی از خاک سوریه و عراق توسط این گروه تندرو اشغال گردید. به دنبال آن رهبر این تشکیلات با نام «عواد ابراهیم البدری السامرایی» معروف به «ابوبکر البغدادی» خود را به عنوان خلیفه معرفی نموده و در سرزمین‌های اشغال شده اعلام خلافت نموده و از طریق ارباب و وحشت‌افکنی در میان ساکنان این مناطق و همچنین با استفاده از ابزارهای جدید ارتباطی و درآمدهای هنگفت حاصل از فروش نفت و اشیاء گران قیمت چپاول شده از این مناطق بر تسلط خود افزوده و این منطقه را تبدیل به کانون خشونت نموده‌اند. در سپتامبر ۲۰۱۴ (که در حدود یک سال از عمر دولت خود خوانده داعش می‌گذشت) در یک گزارش تخمین زده شد که این گروه روزانه ۳ میلیون دلار درآمد کسب کرده است (Dilanian, 2014). سازماندهی ده‌ها حمله در قلب کشورهای اروپایی و همچنین در خاک آمریکا از طریق اعضای ساکن خود در آنجا منجر به شکل‌گیری بحران ترس عمومی در سطح نظام بین‌الملل گردیده است. همچنین این گروه به همراه دیگر جریان‌های تندرو موفق به عضوگیری تعداد زیادی از

خود در منطقه غرب آسیا، مستمسکی برای نیروهای جهادی به بهانه دفاع از سرزمین‌های اسلامی در برابر غیرمسلمانان گردید تا از طریق مخالفت با سیاست‌های غرب و دولت‌های منطقه به عنوان متحدان منطقه‌ای آمریکا بار دیگر جانی تازه بگیرند. در این زمان برخی از دولت‌های عرب منطقه به ویژه عربستان سعودی که از جانب این نیروها احساس خطر می‌کردند، اقدام به برخورد با این جریان نموده و برخی از اعضای آن را زندانی و برخی دیگر را مجبور به ترک وطن کرد. در پی آن رهبری القاعده به سودان و اعضای آن به کشورهای مختلف مهاجرت نمودند. همچنین عربستان اعلام کرد که شهروندی اسامه بن لادن رهبر القاعده را باطل نموده و از آن پس وی شهروند آن کشور نمی‌باشد. با قدرت‌گیری طالبان در افغانستان بار دیگر این نیروها از سودان و کشورهای دیگر به افغانستان منتقل گردیده، تمرین و فعالیت‌های نظامی خود را از سر گرفتند.

۲- با وقوع حملات ۱۱ سپتامبر این نیروها برای بار دوم جانی تازه یافتند. پیامد حملات سال ۲۰۰۱ همانند تیغی دو لبه بود که از یکسو ایالات متحده موفق به مجاب نمودن برخی از دولت‌های غربی برای شکل دادن اتحادی به بهانه حمله تلافی‌جویانه بر علیه تروریسم گردید و از سوی دیگر جریان‌های تندرو نیز با تشبیه حملات آمریکا به خاک افغانستان در سال ۲۰۰۱ و همچنین حمله به خاک عراق در سال ۲۰۰۳ به جنگ‌های صلیبی مسیحیان بر علیه مسلمانان موفق به قدرت‌گیری مجدد گردیدند. در چنین شرایطی ورود نیروهای غربی به خاک این دو کشور نه تنها موج گسترش تروریسم را مهار نکرد بلکه به تقویت آن نیز



روسیه به طور مستمر ادامه یافت. با پایان یافتن جنگ بین‌الملل دوم در سال ۱۹۴۵ بار دیگر ایالات متحده آمریکا به عنوان قدرت نوظهور و شوروی به عنوان قدرت دیگر این نقش را بر عهده گرفته و بر خلاف اروپا که به سمت آرامش و همگرایی پیش می‌رفت، خاورمیانه محل نزاع، رقابت و برخورد بوده است. بحران فلسطین و تنش میان اعراب و اسرائیل، جنگ هشت ساله ایران و عراق، اشغال کویت از سوی عراق، حمله نظامی آمریکا به عراق (اخوان کاظمی، ۱۳۷۹: ۱۱۵)، حمله شوروی به خاک افغانستان، قدرت-گیری جریان‌های تندرو و ظهور و بسط تروریسم، گسترش روزافزون پایگاه‌های نظامی قدرت‌های بزرگ در این منطقه و تحولات بهار عربی را می‌توان به عنوان بخشی از مصادیق مهم تصاعد بحران خاورمیانه پس از پایان یافتن جنگ بین‌الملل دوم برشمرد. رقابت‌های منطقه‌ای و بین‌المللی در سطوح مختلف مذهبی و سیاسی و حول موازنه قدرت در جریان بوده و در سال‌های اخیر شدت یافته است. موازنه قدرت به عنوان قانون رفتار دولت‌ها به شمار می‌رود، به این معنا که دولت‌ها در صورت روبرو شدن با قدرتی متجاوز و بر هم زننده تعادل موجود مبادرت به تشکیل ائتلاف متوازن کننده نموده و از برتری جویی رقیب جلوگیری می‌کنند (دوئرتی و فالتزگراف، ۱۳۷۲: ۶۷). بارزترین شکل این رقابت در سال‌های اخیر و پس از پایان جنگ سرد در سه مرحله اتفاق افتاده است:

۱- پس از سقوط حکومت صدام حسین: پس از حمله آمریکا و متحدانش به خاک عراق به بهانه وجود سلاح‌های هسته‌ای در آن کشور و سقوط حکومت صدام حسین در عراق، در ابتدا دولت‌های عرب منطقه از این حمله استقبال

نیروهای جوان برای جنگ در سوریه و عراق گردیده‌اند. طی یک گزارش که در فوریه ۲۰۱۵ و در اجلاس امنیتی مونیخ منتشر گردید، مشخص شد که در طی دو سال (از آوریل ۲۰۱۳) تعداد جنگ‌جویان اروپایی عضو گروه‌های تندرو و به ویژه داعش که در سوریه و عراق به این گروه پیوسته‌اند از حدود ۵۰۰ نفر به تعداد ۴۰۰۰ نفر افزایش یافته است (Neumann, 2015: 30). همچنین در جریان گزارشی دیگر در می ۲۰۱۵ تعداد کل اعضای خارجی داعش بالغ بر ۲۲۰۰۰ تن ذکر گردید که شهروندان بیش از ۱۰۰ کشور بودند (Blanchard, 2015: 2).

علل و پیامدهای تصاعد بحران در غرب آسیا

منطقه غرب آسیا (خاورمیانه) به دلایل مختلفی همواره محل تلاقی و برخورد تمدن‌ها و ادیان مختلف بوده است. جنگ‌های باستانی ایران و روم به عنوان دو تمدن و قدرت جهانی آن زمان که از سال ۵۴ پیش از میلاد تا ۶۲۹ پس از میلاد به شکل متناوب ادامه داشت و همچنین جنگ‌های صلیبی میان مسیحیان و مسلمانان که از اواخر قرن ۱۱ میلادی و به درخواست پاپ و با هدف بازپس‌گیری سرزمین‌های مقدس از دست مسلمانان آغاز گردید و به مدت دو قرن ادامه یافت را می‌توان به عنوان مصداق‌هایی مهم نام برد. پس از کشف منابع عظیم نفتی در این منطقه و اهمیت یافتن این ماده حیاتی، بار دیگر خاورمیانه برای قدرت‌های بین‌المللی از اهمیتی ویژه برخوردار گردید. از قرن ۱۸ تا اوایل قرن ۲۰ میلادی و پیش از وقوع جنگ بین‌الملل اول و دوم این رقابت در میان انگلستان، فرانسه و

۶۴۷). همچنین عربستان با ادعای جلوگیری از نفوذ ایران در نزدیکی مرزهای خود (با وجود تکذیب ایران) به شکل مستقیم به کشور یمن حمله نموده و در این راه نیز یک ائتلاف تشکیل داده است. در سطح بین‌المللی نیز میدان نبرد سوریه محل رقابت قدرت‌های بزرگ بوده است. روسیه به شکل مستقیم و نظامی از دولت بشار اسد حمایت می‌کند، در حالی که ایالات متحده آمریکا به همراه برخی از کشورهای اروپایی مدعی حمایت از مخالفین میانه‌رو هستند.

۳- پس از توافق هسته‌ای ایران و قدرت‌های بزرگ: توافق هسته‌ای جمهوری اسلامی ایران و کشورهای ۵+۱ منجر به افزایش جایگاه منطقه‌ای ایران گشته و این امر برای رقابت منطقه‌ای ایران به ویژه عربستان سعودی به عنوان مهم-ترین متحد منطقه‌ای ایالات متحده غیرقابل پذیرش و در نتیجه موجب واکنش رهبران ریاض شده است. از سوی دیگر قدرت‌های بزرگ و به ویژه آمریکا پس از حملات ۱۱ سپتامبر و اعلام این که ۱۵ نفر از ۱۹ نفری که در آن حملات دست داشتند از شهروندان عربستانی بوده‌اند، در پی تجدیدنظر در سیاست‌های خاورمیانه‌ای خود برآمده و از ایجاد توازن قدرت در منطقه به عنوان یکی از سیاست‌های کسب منافع ایالات متحده استقبال نموده است. باراک اوباما در فوریه ۲۰۱۶ طی مصاحبه‌ای که با مجله «آتلانتیک» داشت در این رابطه اعلام نمود که: «عربستان سعودی باید ایران را در خاورمیانه سهیم بداند. رویکردی که بخواهد همه حق را به کشورهای عربی بدهد و ایران را عامل همه چالش‌ها بداند و در همه حال در برابر ایران از متحدان سنتی آمریکا در خلیج فارس پشتیبانی به عمل آورد

و منتظر شکل‌گیری حکومت جدید مطابق با خواسته‌های خود به عنوان متحد منطقه‌ای ایالات متحده بودند که در عمل چنین نشد و در پی برگزاری انتخابات، شیعیان در آن کشور به قدرت رسیدند. به دنبال آن عدم مدیریت صحیح از سوی رهبران جدید عراق و گسترش بحران‌های داخلی، عراق تبدیل به کانون بحران منطقه گردید. شکل‌گیری تحولات بهار عربی و بحرانی شدن سوریه در کنار مرزهای آن کشور و همچنین قدرت‌گیری داعش و اشغال بخش-هایی از خاک دو کشور بر دامنه این بحران افزود. علاوه بر آن در بُعد رقابت‌های منطقه‌ای، میدان عراق از یکسو محل رقابت شدید میان برخی از دولت‌های عرب منطقه با جمهوری اسلامی ایران و از سوی دیگر تلاش‌های ترکیه برای نفوذ در آن کشور و مخالفت دولت بغداد گردیده است.

۲- پس از بهار عربی: تحولات موسوم به بهار عربی پیامدهای فراوانی در سطح منطقه و بین‌الملل به همراه داشته است. این تحولات در سطح منطقه‌ای موجب شکل-گیری و افزایش رقابت در میان دولت‌های منطقه و همچنین قدرت‌های بزرگ گردیده است. از یکسو عربستان به همراه برخی از متحدان دیگر منطقه‌ای خود در پی جلوگیری از قدرت‌گیری جریان‌های اسلام‌گرای سیاسی میانه‌رو همچون اخوان المسلمین بوده در حالی که از سوی دیگر ترکیه به همراه قطر در تلاش برای حمایت و تقویت این گروه‌ها بوده است. همچنین در بحران سوریه کشورهای فوق در یک جبهه در برابر ایران و متحدانش قرار گرفته‌اند. سقوط حکومت اسد در سوریه، لبنان و عراق را به عنوان حوزه‌های نفوذ ایران مورد تهدید قرار می‌دهد (نجات، ۱۳۹۳: ۶۴۸ -



۵- افزایش امنیت اسرائیل به عنوان مهمترین معضل جهان اسلام در ۷۰ سال گذشته.

نتیجه گیری

با توجه به دیدگاه برخورد تمدنی «ساموئل هانتینگتون» می توان نتیجه گرفت که پروژه برخورد تمدنی مورد نظر وی در دو سطح ادامه می یابد.

در سطح خرد ابتدا برخوردها به شکل کشمکش هویتی در سطح منطقه ای و تلاش دولت ها و گروه های فعال جهت چیرگی بر رقیب صورت می گیرد. در سطح کلان وی با تقسیم تمدن های بزرگ به هشت تمدن معتقد است که از میان تمدن های هشتگانه فوق، بیشترین احتمال برخورد تمدن غرب با تمدن های اسلامی-کنفوسیوسی به شکل ائتلافی و یا مجزا وجود دارد و آینده بر این اساس شکل می گیرد. با توجه به این نظریه، امروز غرب آسیا دچار بحران تعارض درون تمدنی (اسلامی) گردیده است که این کشمکش در سطح خرد در قالب نفوذ و رقابت به ویژه در میان دولت ها و جریان های موثر منطقه و در سطح کلان نیز در قالب دخالت و رقابت از جانب قدرت های بزرگ با یکدیگر و با حمایت از بازیگران متحد خود در منطقه ادامه دارد. عوامل مختلفی بر شعله ور شدن این تعارض از آغاز جنگ سرد تاکنون موثر بوده اند که برخی از مهمترین آنها عبارتند از: شکل گیری رژیم اسرائیل در قلب منطقه و حمایت برخی از دول قدرتمند از این رژیم، اهمیت بالای منطقه به دلیل داشتن ذخایر عظیم زیرزمینی و در نتیجه تلاش قدرت های بزرگ برای نفوذ هر چه بیشتر در آن، استمرار نظام های استبدادی-سلطنتی و غیردموکراتیک در

موجب تداوم اختلاف های فرقه ای در خاورمیانه می گردد» (روزنامه ایران، ۱۶/۰۱/۱۳۹۵). البته به دلیل نفوذ عربستان به ویژه در حوزه سرمایه گذاری های اقتصادی در ایالات متحده پس از بحران اقتصادی سال ۲۰۰۸ میلادی رهبران سیاسی آمریکا برای راضی نگه داشتن ریاض سیاستی دو-گانه اتخاذ نموده اند. برای مثال در یکی از نمونه های اخیر کنگره آمریکا پیش نویس طرحی موسوم به «عدالت در برابر حامیان تروریسم» را ارائه نمود که بر اساس آن اگر نقش دولت عربستان در حملات ۱۱ سپتامبر به اثبات برسد، خانواده های قربانیان اجازه دارند که از این دولت شکایت کرده و غرامت دریافت نمایند که این طرح با اکثریت آراء در هر دو مجلس سنا و نمایندگان به تصویب رسید، اما به دنبال تهدید وزیر خارجه عربستان مبنی بر خارج نمودن سرمایه های عربستان از آن کشور، کاخ سفید در ۲۳ سپتامبر ۲۰۱۶ این طرح را وتو نمود. گرچه سنای آمریکا بار دیگر و تنها ۵ روز پس از آن با ۹۷ رأی موافق در برابر ۱ رأی مخالف وتوی اوباما را لغو نمود و مجلس نمایندگان نیز با اکثریت قاطع ۳۳۸ رأی موافق در برابر ۷۴ رأی مخالف تصمیم سنا را تأیید کرد.

در مجموع مهمترین پیامدهای تصاعد بحران در منطقه غرب آسیا (خاورمیانه) عبارتند از:

- ۱- گسست میان قدرت های منطقه ای؛
- ۲- محلی برای رقابت شدید میان ایالات متحده و روسیه؛
- ۳- گسترش روز افزون تروریسم در سطح منطقه ای و بین-المللی و تبدیل شدن به یک تهدید جدی در سطح جهان؛
- ۴- گسترش بحران مهاجرت از منطقه و به ویژه کشورهای درگیر جنگ به سوی دیگر مناطق؛

«سپر خلیج (فارس) ۱» در آب‌های خلیج فارس، تنگه هرمز و دریای عمان بدون مشارکت متحدان غربی‌اش، تلاش برای همراه نمودن کشورهای مختلف در جنگ یمن از سوی ریاض، تلاش ترکیه برای نزدیک شدن به مسکو به جای تلاش برای پیوستن به اتحادیه اروپا در همین چارچوب قابل بررسی می‌باشند.

فهرست منابع

فارسی:

- ۱- اخوان کاظمی، بهرام (۱۳۷۹)، «واگرایی‌ها و همگرایی‌ها در روابط ایران و عربستان»، فصلنامه مطالعات خاورمیانه، شماره ۲.
- ۲- اکیول، مصطفی (۱۳۹۰)، «پرچم اردوغانیسم در مصر و سوریه به زمین زده شد»، تارنمای دیپلماسی ایرانی، ۲۹ مرداد ۱۳۹۰، به آدرس: <http://www.irdiplomacy.ir>
- ۳- امیدی، علی و فاطمه، رضایی (۱۳۹۰)، «عثمانی‌گری جدید در سیاست خارجی ترکیه: شاخص‌ها و پیامدهای آن در خاورمیانه»، فصلنامه روابط خارجی، شماره ۳.
- ۴- برژینسکی، زیگنیو (۱۳۸۷)، فرصتی دوباره، ترجمه: حسن عبدی و سینا مالکی، تهران: نشرصمدیه.
- ۵- دوئرتی، جیمز و فالزگراف، رابرت (۱۳۷۲)، نظریه‌های متعارض در روابط بین‌الملل، ترجمه: علیرضا طیب و وحید بزرگی، چاپ اول، تهران: نشر قومس.
- ۶- دهخدا، علی اکبر (۱۳۷۷)، لغتنامه دهخدا، زیر نظر محمد معین و جعفر شهیدی، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- ۷- روح الامین، محمود (۱۳۶۸)، زمینه فرهنگ شناسی، تهران: نشر عطار.
- ۸- روزنامه ایران (۱۶ فروردین ۱۳۹۵)، فضای پس‌برجام و موقعیت خاورمیانه‌ای ایران، سال ۲۲، شماره ۶۱۸۰.

بیشتر کشورهای عرب منطقه، بسط و گسترش تروریسم به شکل بسیار خطرناک در دو دهه گذشته در سطح منطقه و تهدید نظام بین‌الملل در سال‌های اخیر و به ویژه پس از انحراف تحولات بهار عربی سال ۲۰۱۱ و عوامل دیگری که در مجموع منجر به تداوم وضع موجود گردیده است. در چنین شرایطی نقطه بحرانی برخورد تمدنی به اشکال مختلف در خاورمیانه جریان داشته و این منطقه به محلی برای زورآزمایی قدرت‌های بزرگ و همچنین رقابت قدرت‌های منطقه‌ای بدل گشته است. در چنین فضایی اتحادهای سنتی که به ویژه پس از پایان جنگ جهانی دوم در میان دولت‌ها و عمدتاً با اهداف اقتصادی با قدرت‌های بزرگ ایجاد شده بودند، در حال کم رنگ شدن بوده و اتحادهایی با محوریت گروه‌ها و جریان‌های سیاسی و ایدئولوژیکی و هویت محور به جای آنها در حال جایگزینی هستند. سرازیر شدن صدها جنگجوی جوان رشد یافته در اروپا و در دل تمدن غربی به سوریه به عنوان یکی از کانون‌های بحران منطقه غرب آسیا و عضو شدن در گروه‌های تندرو و تروریستی نظیر «داعش» و «جبهه النصره» را می‌توان در این قالب تبیین نمود. همچنین کم رنگ شدن اتحادهای نفتی به ویژه پس از فعال شدن «پروژه نفت شیل» در ایالات متحده و کم شدن وابستگی دولت‌های غربی به نفت خام منطقه، موجب کم رنگ شدن موقعیت پیشین متحدان منطقه‌ای غرب در خاورمیانه گشته و شرایط به سمت فضایی جدید در حال تغییر می‌باشد. توافق هسته‌ای جمهوری اسلامی ایران و کشورهای ۵+۱، رأی آوردن قانون «جاستا» در مجلس سنای آمریکا بر علیه دولت عربستان و همچنین برگزاری مانور نظامی اخیر عربستان با عنوان



state-groups-war-chest-growing-daily-0. (مشاهده شده)

در ۱۷ مهرماه ۱۳۹۵)

3- Huntington, Samuel P, (1996). The Clash of Civilizations and the Remaking of World order, *New York*.

4- Neumann, Peter R. (2015). Western Jihadists in Syria and Iraq: A Preliminary Overview. In: From The Desert To World Cities, The new Terrorism. *Konrad-Adenauer-Stiftung*.

۹- سردارنیا، خلیل‌اله (۱۳۹۰)، «بررسی و نقد دو پارادایم رقیب در تبیین اسلام‌گرایی در خاورمیانه»، *فصلنامه مطالعات خاورمیانه*، شماره ۶۷.

۱۰- کاستلز، امانوئل (۱۳۸۰)، *عصر اطلاعات، قدرت و هویت*، ترجمه: حسن چاوشیان، ج ۲، تهران: نشر طرح نو.

۱۱- معین، محمد (۱۳۸۷)، *فرهنگ فارسی معین*، تهران: نشر منشاء دانش.

۱۲- مهاجرانی، عطاء‌اله (۱۳۷۷)، *چیستی گفتگوی تمدن‌ها* (مجموعه مقالات)، تهران: سازمان مدارک فرهنگی انقلاب اسلامی.

۱۳- نادری، احمد (۱۳۹۳)، «از ژئوپلیتیک دولت محور، به ژئو کالچر تمدن محور: خاورمیانه عرصه نبرد تمدن‌ها»، *دوفصلنامه مطالعات قدرت نرم*، شماره ۱۰.

۱۴- نیاکویی، سید امیر و بهمنش، حسین (۱۳۹۱)، «بازیگران معارض در بحران سوریه: اهداف و رویکردها»، *فصلنامه روابط خارجی*، شماره ۴.

۱۵- نجات، سید علی (۱۳۹۳)، «راهبردهای جمهوری اسلامی ایران و عربستان سعودی در قبال بحران سوریه»، *فصلنامه سیاست خارجی*، شماره ۴.

۱۶- هانتر، شیرین (۱۳۸۱)، «اسلام‌گرایی: نقش سیاسی جنبش‌های اسلام‌گرا در خاورمیانه معاصر»، ترجمه: پرویز کریمی ناصری و مریم سلمان یزدی، *فصلنامه مطالعات خاورمیانه*، شماره ۲۹.

۱۷- هانتینگتون، ساموئل (۱۳۹۰)، *موج سوم دموکراسی در پایان سده بیستم*، ترجمه: احمد شهسا، چاپ چهارم، تهران: نشر روزنه.

لاتین:

1- Blanchard, Christopher M. And Others (2015). The Islamic State Crisis and U.S. Policy, *Congressional Research Service*, June 11, 2015.

2- Dilanian, ken (2014). Islamic State group's war chest is growing daily, *Associated Press*, September 15, 2014, <http://bigstory.ap.org/article/islamic->